

دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس ۱۶، ساختارشکنی

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

جنبشی که به عنوان پسا ساختارگرایی شناخته می‌شود، رویکردهای متنوعی را به وجود آورده یا در بر گرفته است که اغلب در قالب رویکردهای پسامدرن به تفسیر کتاب مقدس نیز دیده می‌شوند. اما در جلسه گذشته به یکی از این رویکردها، یعنی رویکردهای واکنش خواننده، پرداختیم که بر خواننده به عنوان تعیین کننده معنا تمرکز دارد. دیدیم که حتی رویکردهای واکنش خواننده نیز به نظر می‌رسد جایی برای حداقل دو نوع رویکرد متفاوت باز می‌کنند، اگرچه همه آنها از این نظر که تمرکز بر خواننده به عنوان کسی است که متن را درک می‌کند و در کشف یا خلق معنا نقش دارد، مشابه هستند.

اما دو رویکردی که بیشترین زمان را روی آنها صرف کردیم، یکی از آنها رویکردی محافظه کارانه تر بود که به خوانندگانی می‌نگریست که توسط متن هدایت می‌شوند یا توسط نویسندگی هدایت می‌شوند که نقش خواننده ایده آل یا خواننده ضمنی را در متنی که نویسنده خلق می‌کند یا نویسنده انتظار دارد خواننده با آن همذات پنداری کند، ایفا می‌کند. رویکرد دیگر که رادیکال تر بود، رویکرد واکنش خواننده بود که با امثال استنلی فیش شناخته می‌شد و ادعاهایی بسیار گسترده تر داشت که انکار می‌کرد هیچ معنایی در متن وجود دارد، اما در عوض، متن آفریده خواننده بود. و برای خواننده، متن مانند آینه‌ای عمل می‌کرد تا آنچه خواننده از متن به دست می‌آورد را منعکس کند.

ما آنقدر تحت تأثیر دیدگاه، ساختارهای ذهن و ارزش هایمان هستیم که لزوماً تعیین کننده‌ی آنچه در متن می‌یابیم، نیستند. این امر منجر به ظهور آن رویکرد شد، آن واکنش رادیکال خواننده را می‌توان به عنوان رویکردی در نظر گرفت که به رویکردی به نام ساختارشکنی یا خوانش ساختارشکنانه‌ی متن منتهی می‌شود. به نظر می‌رسد که ساختارشکنی در محافل ادبی رواج بیشتری پیدا کرده و در حال گسترش است و همچنین به مطالعات کتاب مقدس نیز راه یافته است.

اگرچه در مورد چگونگی توصیف و طبقه بندی دقیق آن بحث وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که نه تنها یک رویکرد تفسیری است، بلکه به نظر می‌رسد که منعکس کننده یک رویکرد فلسفی یا یک جنبش فلسفی نیز هست. اساساً، در یک سطح بسیار ساده، ساختارشکنی نشان می‌دهد که همه متون در نهایت خود را تضعیف می‌کنند و خود را ساختارشکنی می‌کنند. یعنی متون پایدار نیستند، هیچ معنای پایداری در متن وجود ندارد.

در عوض، متون در برقراری ارتباط شکست می‌خورند، بلکه خودشان را تضعیف می‌کنند، خودشان را واسازی می‌کنند. یکی از تعاریف واسازی‌گرایی چیزی شبیه به این بود: واسازی‌گرایی یعنی تولید معانی متضاد از یک متن و به‌کارگیری این معانی در تقابل با یکدیگر. بنابراین در قلب واسازی‌گرایی اساساً ارتباط و متن خود-نابودگر هستند.

به یک عبارت، شکاف‌ها یا ترک‌هایی در متن وجود دارد که معنای پایدار را غیرممکن می‌کند. هیچ معنای پایداری وجود ندارد، معنا وجود ندارد، و در عوض، یک شک و تردید اساسی در مورد معنا در متن وجود دارد. در واقع، طبق این رویکرد، فقدان معنا در متن وجود دارد.

مشهورترین و شناخته‌شده‌ترین مدافع این رویکرد به تفسیر، فیلسوف فرانسوی، ژاک دریدا، بود که به گمان من از سال ۱۹۳۰ تا ۲۰۰۴ می‌زیست. در قلب فهم او، نشانه و آنچه بر آن دلالت می‌کرد و آنچه به آن اشاره داشت، قرار داشت. و اساساً، آنچه او گفت، هیچ ارتباطی بین یک نشانه و آنچه به آن اشاره می‌کرد، وجود نداشت.

یک تفاوت یا شکاف وجود داشت، هیچ ارتباطی وجود نداشت. به عبارت دیگر، به گفته او، کلمات بی‌وقفه معنا را به تعویق می‌اندازند. کلمات صرفاً به کلمات دیگر اشاره می‌کنند و هرگز به آنها نمی‌رسند، هرگز نمی‌توانند معنا را در بر بگیرند.

آنها هرگز کاملاً به هم نمی‌رسند، بنابراین دوباره، هیچ معنای پایداری وجود ندارد. سپس متون آشکار می‌شوند یا متن، آنچه در متن یافت می‌شود معانی متعدد و متناقضی است. بنابراین، ساختارشکنی نوعی خنثی‌سازی متن است.

و باز هم، بخشی از مسئله برای دریدا مسئله قدرت بود، اینکه هیچ‌کس نمی‌توانست ادعای معنای صحیح داشته باشد، انجام این کار اقتدارگرایانه بود. و بنابراین، متون معانی اقتدارگرایانه را واژگون می‌کنند. رویکردهای تفسیری پایدار را واژگون می‌کنند.

بنابراین، آنها این کار را با نشان دادن اینکه هیچ معنای درستی در متن وجود ندارد، انجام می‌دهند. ساختارشکنی با نشان دادن اینکه هیچ معنای درستی وجود ندارد، و اینکه معانی متضاد یا متناقضی وجود

دارد، تفاسیر اقتدارگرایانه را واژگون می‌کند. بنابراین برای دریدا، معنا همیشه چیزی ناپایدار بود، معنا به طور بی‌پایانی به تعویق می‌افتاد، فقط موقتی بود، ناقص بود.

حال، خود دریدا، ساختارشکنی را منفی نمی‌دانست، اگرچه بیشتر مفسران چینی نظری دارند. و بخشی از مشکلی که دریدا به آن پاسخ می‌دهد این است که هیچ حقیقت متعالی وجود ندارد. هیچ مرکزی وجود ندارد.

اساساً، در قلب خود، ساختارشکنی معمولاً با الحاد گره خورده است. خدایی وجود ندارد. هیچ امر متعالی وجود ندارد.

هیچ مرکزی، هیچ چیزی که معنا را به آن پیوند دهد، وجود ندارد. و اگر چنین باشد، اگر هیچ حقیقت متافیزیکی متعالی یا هیچ مرکزی وجود نداشته باشد، پس به گفته دریدا، تنها یک بازی بی‌پایان در متن وجود دارد. بنابراین معنای مطلق از ما می‌گریزد.

و اگرچه دریدا همیشه مورد استقبال خوبی قرار نگرفت، به خصوص توسط سایر فیلسوفان و منتقدان، اما تأثیر ماندگاری بر هرمنوتیک و همچنین تفسیر کتاب مقدس گذاشت. یک فرد، و من چند نمونه از رویکردهای ساختارشکنانه به متن کتاب مقدس را برای شما بیان خواهم کرد، اما یک فرد جالب، یک محقق عهد جدید به نام استیون مور، در واقع کار خود را در ایرلند آغاز کرد و اکنون فکر می‌کنم در دانشگاه درو در ایالات متحده تدریس می‌کند، مدتی را در دانشگاه شفیلد در انگلستان گذرانده است. اما استیون مور به خاطر کتاب‌ها و مقالات و انتشاراتش که از دریدا و ساختارشکنی الهام گرفته‌اند، بسیار شناخته شده است.

در واقع، او با رویکردی ادبی‌تر شروع کرد و به سمت واکنش بیشتر خواننده پیش رفت و اکنون فراتر از آن به رویکردهای ساختارشکنانه‌تر در تفسیر روی آورده است. اما انتشارات او به وضوح قصد دارد و به وضوح قصد خود را برای به کارگیری رویکردهای ساختارشکنانه دریدا در متن کتاب مقدس آشکار می‌کند. در کتاب‌هایی با عنوان «مرقس و لوقا در چشم‌انداز پساساختارگرا» و یکی دیگر از کتاب‌های او، «پساساختارگرایی «در عهد جدید»»، «دریدا و فوکو در پای صلیب».

و در این متون، در این کتاب‌ها، متن کتاب مقدس، گاهی اوقات حتی به زبان‌های انگلیسی، با ساختارشکنی سازگار است، اما نه تنها زبان انگلیسی، بلکه متن کتاب مقدس دستکاری شده و رویکردهای ساختارشکنانه را منعکس می‌کند، به طوری که تنها چیزی که باقی می‌ماند بازی با متن است. یک مثال کلاسیک که اغلب در متون هرمنوتیکی که در مورد ساختارشکنی بحث می‌کنند یا به آن می‌پردازند، به آن اشاره می‌شود، یک مثال

معروف از استیون مور در به کارگیری رویکردهای ساختارشکنانه در متن کتاب مقدس، نحوه به کارگیری ساختارشکنی در کتاب مرقس است. و اجازه دهید فقط گزیده‌ای از آن را بخوانم.

باز هم، این موردی است که اغلب به عنوان نمونه‌ای از این نوع رویکرد به آن اشاره می‌شود. و بنابراین به کاری که استیون مور با انجیل مرقس انجام می‌دهد گوش دهید. او می‌گوید، الهیات مرقس معمولاً الهیات صلیب نامیده می‌شود، الهیاتی که در آن زندگی و مرگ در هم می‌آمیزند.

در انجیل مرقس، امضای شاگرد فقط می‌تواند به شکل ضربدر یا صلیب مسیح باشد، که فرهنگ لغت من آن را به عنوان شکل یک صلیب به طور کلی تعریف می‌کند، به خصوص آن علامتی که هنگام امضای نامش توسط شخصی که نمی‌تواند بنویسد، ایجاد می‌شود. این از فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد آمده است. اما کسی که قادر به نوشتن نیست، عموماً قادر به خواندن نیز نیست.

و در انجیل مرقس، شاگردان، که عموماً با عیسی اختلاف نظر دارند، به طرز عجیبی قادر به خواندن نیستند. عیسی باید با شاگردان متحیر خود سخنان نامفهوم بگوید. فصل ۸، آیه ۳۳، و به فصل ۸، آیات ۱۷ تا ۲۱. مراجعه کنید.

یک صلیب هم یک کیاسموس است. و به کاری که او انجام می‌دهد توجه کنید. او با متن بازی می‌کند و کلمات را تداعی می‌کند، حتی کلمات انگلیسی.

بنابراین او علاقه‌ای به کشف نیت نویسنده یا یک معنای صحیح و پایدار ندارد. اکنون او به سادگی انواع ارتباطات را ترسیم می‌کند و به سادگی با متن بازی آزاد انجام می‌دهد. یک صلیب همچنین یک تقاطع است یک همجوشی متقاطع که در آن نظمی که در وهله اول برقرار شده است، هر که جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، در وهله دوم معکوس می‌شود.

و هر که جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد. واقعیت مصلوب شدن در انجیل مرقس محوریت دارد. داستانی ساختگی مانند صلیب یا صلیب صلیبی.

باز هم، قصد من این نیست که شما این را بفهمید، بلکه صرفاً می‌خواهم ببینم که با این نوع خوانش چه اتفاقی ki است که X می‌آید که به معنای علامت‌گذاری با حرف chadzeme می‌افتد. کیاسموس از کلمه یونانی

است. و اصطلاح فنی در آ است که در آلمانی به معنای ضمیر شخصی ich یک مقلوب ki تلفظ می‌شود. و ترجمه کرده‌اند ego آثار فروید که مترجمان انگلیسی آن را

کلمه یونانی برای من هستم یا من هستم، به ego eimi و عیسی، که خود را در مرقس ۶:۵۰ با کلمات به معنای من je suis شاگردان وحشت‌زده‌اش معرفی می‌کند، خودش نامی دارد که پژواکی از کلمه فرانسوی است که بنابراین برای حذف مشخص شده است. پدر، نه آنچه من ego یا I هستم، است. حرف اضافی بلکه آنچه تو می‌خواهی، فصل ۱۴، آیه ۳۶، ego، می‌خواهم

علامت زهریدر، دردناک است. چون X علامت‌گذاری شدن، تقریباً کارمان تمام است، علامت‌گذاری شدن با تکه چوب است chiasma به معنای بریدن هم هست. معنی دیگر chiazeme

و کیاسما که عیسی روی آن می‌نویسد یا می‌نویسد، هم یک تریبون و هم یک میز تحریر است. او در حال مرگ، کتاب مزمور ۲۲ را باز می‌کند و آیه آغازین آن را می‌خواند: خدای من، خدای من، چرا مرا رها کردی؟ چی حرف اول کریستوس، بیست و دومین حرف الفبای یونانی نیز هست. مشابه مزمور ۲۲

خب، می‌بینید مور چه کار کرده؟ هر چقدر هم که این کار برای ما احمقانه، دیوانه‌وار یا عجیب به نظر برسد، با رویکرد ساختارشکنانه بسیار سازگار است. این رویکرد صرفاً با متن بازی می‌کند. هیچ معنای ثابتی وجود ندارد.

نشانه‌ها بی‌وقفه تسلیم نشانه‌های دیگر می‌شوند. و بنابراین او می‌تواند آلمانی و فرانسوی را وارد کند و انواع ارتباطات عجیب و غریب را ترسیم کند. زیرا او علاقه‌ای به تلاش برای درک معنای صحیح متن که نویسنده در نظر داشته یا در متن یافت می‌شود، ندارد.

اما استیون مور به جای رویکردی پسا‌ساختارگرا و ساختارشکن که از بینش‌های دریدا بهره می‌برد، آن را از منظری ساختارشکنانه می‌خواند. برای مثال، یکی از محققان عهد عتیق که به اعمال روش‌های ساختارشکنانه یا ساختارشکنی در تفسیر متن کتاب مقدس علاقه‌مند است، دیوید دی‌جی کلاینز است. او مقالات متعددی نوشته است که رویکردهای ساختارشکنانه را به کار می‌برند.

یکی از آنها در مورد ایوب. و جالب اینجاست که وقتی کتاب ایوب را می‌خوانید، او می‌گوید: خدا ایوب را تبرئه می‌کند. باز هم برای نشان دادن اینکه چگونه متن به خودش برمی‌گردد و خودش را تجزیه و تحلیل می‌کند.

خداوند در کتاب ایوب از ایوب حمایت می‌کند. اما ایوب ادعا کرده است که خداوند در کتاب با او ناعادلانه رفتار کرده یا او را مجازات کرده است. اما اگر خداوند از ایوب حمایت و آن را تأیید می‌کند، این باید به این معنی باشد که خود خداوند در نحوه برخورد با ایوب و سخنانش ناعادلانه عمل می‌کند.

بنابراین متن ایوب خودش به خودش خیانت می‌کند. به خودش برمی‌گردد. ساختارشکنی می‌کند.

برای مثال، یک نفر، یک محقق مشهور که گاهی اوقات روش‌های ساختارشکنانه را برای تفسیر متن عهد جدید به کار گرفته است، جان دومینیک کروسان است. او اغلب به خاطر نقشی که در سمینار عیسی ایفا کرد و برخی از چیزهایی که در مورد عیسی تاریخی نتیجه‌گیری کرده است، شناخته می‌شود.

آنچه می‌توانیم یا نمی‌توانیم در مورد اینکه او که بود و چه گفت بدانیم. اما جان دومینیک کراسان مطالب زیادی در مورد تمثیل‌ها نوشته است. اغلب آنها را تفسیر کرده و از رویکردهای ساختارشکنانه آنها را خوانده است.

برای مثال، یکی از جالب‌ترین مواردی که به آن برخورده‌ام، دیده‌ام که دیگران به آن اشاره می‌کنند، اما من به آن برخورده‌ام و خوانده‌ام. آیا نحوه برخورد او با تمثیل گنج در مزرعه است؟ به یاد داشته باشید که در متی یکی از تمثیل‌هایی که عیسی برای مقایسه پادشاهی خدا استفاده می‌کند، آمده است، ۱۳.

کسی است که به مزرعه‌ای می‌رود. گنجی پیدا می‌کند و می‌رود و هر چه دارد می‌فروشد. تا بتواند این مزرعه را بخرد و صاحب گنج شود.

جان دومینیک کراسان این را اینگونه تفسیر می‌کند که باید همه چیز را به خاطر پادشاهی رها کرد. اما سپس پا را فراتر می‌گذارد و می‌گوید، اما اگر باید همه چیز را رها کرد. اگر باید همه چیز را رها کرد، پس باید این تمثیل را نیز رها کرد.

و در نهایت باید از رها کردن دست کشید. بنابراین، همانطور که خود دومینیک کراسان می‌گوید، او صرفاً درگیر یک بازی آزاد است. این متنی است که می‌توان تا ابد آن را تفسیر کرد.

کتاب دیگری که اغلب مورد رویکردهای ساختارشکنانه قرار گرفته است، کتاب مکاشفه است. جالب اینجاست که نحوه‌ی نگرش به کتاب مکاشفه اغلب برای رویکردهای ساختارشکنانه قابل قبول تلقی می‌شود. این به این واقعیت مربوط می‌شود که هیچ معنای پایداری وجود ندارد.

اینکه کتاب معانی متناقضی ایجاد می‌کند. به خودش برمی‌گردد. با خودش در تضاد است.

در مکاشفه، یوحنا بارها و بارها با به تصویر کشیدن روم به عنوان یک حیوان وحشی و با توصیف آن به عنوان بنایی بر خونریزی و زور، روم را به خاطر خشونت و استفاده از زور محکوم می‌کند.

و بر مرگ مقدسین بنا شده است. اما همچنین جان همه را در سراسر جهان می‌گیرد. یوحنا بارها و بارها روم را محکوم می‌کند، امپراتوری را به خاطر خشونت و زور محکوم می‌کند.

با این حال، محکوم کردن روم توسط یوحنا در واقع کتاب او را تضعیف می‌کند. وقتی که نه تنها یوحنا روم را محکوم می‌کند، بلکه وقتی که خدا در نهایت روم را با خشونت و زور مجازات می‌کند.

به شکل مُهرها و بلاها. بلاهای مختلف. مُهرها و گاوها و شیپورها.

و در نهایت داوری نهایی. داوری نهایی. جایی که خدا شریران و بدکاران را به دریاچه آتش می‌اندازد.

رویکردهای ساختارشکنانه به مکاشفه بر این واقعیت تأکید و برجسته می‌کنند که در حالی که یوحنا روم را به خاطر خشونت و استفاده از زور محکوم می‌کند، کتاب پیام یوحنا خود را تضعیف می‌کند.

وقتی خدا روم را با همان خشونت و زوری که یوحنا محکوم می‌کند، مجازات می‌کند، این [موضوع] ساختارشکنی می‌کند. بنابراین، خدا نیز به همان جرمی که روم مرتکب شده، گناهکار است. همانطور که روم به خاطر آن متهم و مجازات می‌شود.

، علاوه بر این، خداوند در نهایت بر شر غلبه نمی‌کند زیرا او از شر برای نابودی شر استفاده می‌کند. بنابراین در قلب درک وحی با این اصطلاحات، یک رویکرد ساختارشکنانه وجود دارد که وحی را فاقد هرگونه معنای پایدار می‌داند.

، و در عوض معانی متناقضی ایجاد می‌کند. این متن به نوعی در هم می‌شکند و خود را تضعیف می‌کند. بنابراین در ارزیابی رویکردهای ساختارشکنانه در تفسیر عهد جدید قدیم چه باید بگوییم؟ اول از همه

به نظر من، رویکردهای ساختارشکنانه در نهایت دوباره در تضاد هستند. با فهم متن کتاب مقدس به عنوان الهام الهی. رویکردهای ساختارشکنانه در نهایت با وجود خدا در تضاد هستند

کسی که وحی خود را در متن کتاب مقدس ثبت می‌کند. و از قوم خود انتظار دارد که آن را بفهمند و از آن اطاعت کنند و به آن عمل کنند. به نظر من این رویکرد با رویکردی که می‌گوید هیچ معنای پایداری وجود ندارد، در تضاد است.

متون به سادگی تفاسیر و معانی متناقضی ایجاد می‌کنند. این تفاسیر می‌توانند علیه یکدیگر به کار گرفته شوند. یا رویکردی که می‌گوید هیچ معنای پایداری وجود ندارد

، هیچ حقیقت یا واقعیت یا معنای متافیزیکی وجود ندارد که تفسیر را تثبیت و پایه‌گذاری کند. دوم اینکه ساختارشکنی باید رویکردهای ساختارشکنانه در نهایت باید خودشان را ساختارشکنی کنند

و همانطور که بسیاری تشخیص داده‌اند. جالب است که حداقل برخی از نویسندگان. اگرچه شاید مثالی که از استیون مور خواندیم یک استثنا باشد

اما برخی از نویسندگان دوباره می‌نویسند تا فهمیده شوند. و درک خود از ساختارشکنی را به گونه‌ای بیان کنند. که ما آن را بفهمیم

باز هم بالاخره. با رویکردهای ساختارشکنانه، بدیهی است. ذهنیت و نسبیت‌گرایی آنها بر آنچه در متن می‌یابیم، حاکم است

بنابراین، دیگر هیچ معیاری برای خوب یا بد بودن قرائت یا تفسیر وجود ندارد. بنابراین، کسانی که علاقه‌مندند بدانند آیا قرائت‌های خوب یا بد وجود دارد؟ آیا تفاسیر درست یا نادرست وجود دارد؟

آیا خوانش‌ها و تفسیرهای خوب یا بهتری از یک متن وجود دارد؟ من ارزش کمی برای کمک به ساختارشکنی در پاسخ به این نوع سؤالات پیدا خواهم کرد. اما شاید فقط به چند نکته از بینش‌های ساختارشکنی اشاره کنم

من فکر می‌کنم حداقل ساختارشکنی به ما یادآوری می‌کند که تفسیر گاهی اوقات شلختگی یا آشفتگی دارد. اینکه باز هم این همیشه یک فرآیند سراسر نیست.

از به‌کارگیری استقرایی این روش‌ها. و توانایی انتزاع معنای عینی و خالص متن. اما ساختارشکنی نوعی آشفتگی. تفسیر را به ما یادآوری می‌کند.

همانطور که پولس می‌گوید، ما از طریق آینه به طور مبهم می‌بینیم. که من آن را به گناهکاری انسان نسبت می‌دهم. به جای بی‌ثباتی ذاتی معنا.

و فقدان هرگونه معنای پایدار یا هرگونه واقعیت متافیزیکی. یا وجود خود خدا. نکته دوم که گاهی اوقات به نظر من می‌تواند به ما یادآوری کند، ساختارشکنی است.

نباید خیلی سریع از تنش‌های موجود در متن چشم‌پوشی کرد. وقتی به نظر می‌رسد تضادها یا تنش‌هایی در متن وجود دارد، ساختارشکنی می‌تواند توجه ما را به آن جلب کند.

و به ما یادآوری کنید که خیلی سریع از کنار آنها نگذریم. و در نهایت، به نظر من، ساختارشکنی. بسیار شبیه رویکردهای واکنش خواننده.

کارکردهایی برای ایجاد فروتنی. باز هم درک این نکته که ما فرضیات و پیش‌فرض‌های خود را به متن می‌آوریم.

ما آن را از پیشینه خودمان می‌خوانیم. این به دلیل گناهکار بودن انسان است. تفسیر همیشه یک فرآیند آسان و سراسر نیست.

گاهی اوقات نوعی آشفتگی در آن وجود دارد. ساختارشکنی می‌تواند به ما کمک کند تا با فروتنی به متن نزدیک شویم. می‌تواند در مفسر نیز فروتنی ایجاد کند.

با درک محدودیت‌های مفسر. وقتی به متن کتاب مقدس نزدیک می‌شویم. با این اوصاف، به سراغ بررسی ایدئولوژیک خواهیم رفت.

فقط چند رویکرد ایدئولوژیک به متن کتاب مقدس. اما باز هم پساساختارگرایی یا ساختارشکنی. احتمالاً اغلب به عنوان افراطی‌ترین شکل دیده می‌شود.

از رویکردهای پساساختارگرا به متن. اغلب رویکردی که کمترین پذیرش را در برابر تفسیر انجیلی دارد. این رویکرد، کلام خدا را به عنوان کلام خدا می‌بیند.

اینکه واقعی وجود دارد که معنا را بنا می‌کند. و تفسیر را بنا می‌نهد. یک معنای پایدار وجود دارد.

هر چقدر هم که رسیدن به آن دشوار باشد. هر چقدر هم که نتوانیم به آن برسیم. به طور جامع و کامل.

که ما هنوز هم می‌توانیم به طور قابل توجهی. هر چقدر هم که پنجره تاریک و کم نور باشد، هنوز یک پنجره وجود دارد.

و در شخص خدا واقعی وجود دارد. این واقعیت، معنا را بنا می‌کند. بنابراین به همین دلایل، اغلب ساختارشکنی مطرح می‌شود.

یا رویکردهای ساختارشکنانه به هرمنوتیک. معمولاً به عنوان کم‌ارزش‌ترین و کم‌پاسخ‌ترین رویکردها دیده می‌شوند. حداقل برای تفاسیر انجیلی.

اجازه دهید دو نکته دیگر در مورد رویکردهای پساساختارگرا یا پسامدرن به متن بگویم. اجازه دهید دوباره برای خلاصه کردن برگردم.

چیزی که اغلب به عنوان رویکردهای پست مدرن به تفسیر شناخته می‌شود. همانطور که گفتم رویکردهای پست مدرن. می‌توان آن را دارای تعداد انگشت‌شماری از ارزش‌ها دانست.

یا تعداد انگشت‌شماری از ویژگی‌های شاخص. به نظر می‌رسد که این ویژگی‌ها در پس رویکردهای پست مدرن نهفته است. یا چیزی که اغلب به عنوان تفسیر پست مدرن می‌شنویم.

بیشتر این موارد را قبلاً ذکر کرده‌ایم. اما اول از همه، هیچ تفسیر صحیحی وجود ندارد.

از یک متن. برای دفاع از تفسیر صحیح یک متن. برای رویکردهای پست مدرن

، بیشتر یک حرکت سیاسی برای تثبیت دوباره قدرت است. اما کاری که پست مدرنیسم می‌خواهد انجام دهد، ایجاد تعادل در زمین بازی است.

بنابراین یک تفسیر صحیح وجود ندارد. همه قرائت‌ها و همه تفاسیر به یک اندازه معتبر هستند. دومین چیزی که پست مدرنیسم از آن حمایت می‌کند

آیا تفاسیر ما تحت تأثیر پیش‌فرض‌های قبلی‌مان، جایگاه اجتماعی‌مان و آنچه به متن اضافه می‌کنیم، قرار دارند؟

چیزی به عنوان ناظر بی‌طرف و بی‌طرف وجود ندارد. این به شیوه‌ای کاملاً استقرایی به متن می‌رسد. اما در عوض، دوباره به جایگاه اجتماعی ما برمی‌گردد.

فرضیاتی که ما به متن وارد می‌کنیم، ارزش‌های ما و غیره. سنت‌های ما بر آنچه در متن کتاب مقدس می‌یابیم تأثیر می‌گذارند.

و سوم. طبق رویکردهای پست مدرن. باز هم هیچ فراروایتی وجود ندارد

. هیچ داستان بزرگی وجود ندارد. این همه چیز را توضیح می‌دهد. اما در عوض همه داستان‌ها

همه روایت‌ها به یک اندازه معتبر هستند. بنابراین، رویکردهای پست‌مدرن نیز چنین‌اند. با شباهت‌هایی به پس‌ساختارگرایی.

و رویکردهای ساختارشکنانه. می‌گویند که هیچ معنای قطعی و پایداری وجود ندارد. پست مدرنیسم از امتناع از تصدیق حمایت می‌کند

. هر معنای صحیحی. یا هر معنای قطعی در متن. که توسط نویسنده در آنجا قرار داده شده است

. اما باز هم رویکردهای پست مدرن. اگرچه ذاتاً دشوار هستند. با طرفداری از تفسیر کثرت‌گرایانه

و هیچ کس معنای صحیح یا پایداری ارائه نمی‌دهد. مخصوصاً برای انجیلی‌ها. کسانی که کتاب مقدس را به عنوان وحی الهی می‌دانند.

اعمال وحیانی او برای قومش. اینکه او از آنها انتظار دارد که بفهمند و اطاعت کنند. با وجود این

بار دیگر رویکردهای پست مدرن. می‌تواند برای خوانندگان و مفسران مسیحی مفید باشد. برای ایجاد فروتنی

با فروتنی به سراغ متن برویم. گناهکار بودن خود را تشخیص دهیم. و محدودیت‌های انسانی خود را بشناسیم

وقتی متنی را تفسیر می‌کنیم. دوم. باز هم رویکردهای پست مدرن

می‌تواند به ما کمک کند تا تشخیص دهیم چه چیزی را به متن اضافه می‌کنیم. و سوم. همچنین می‌تواند باعث ... شود که ما

همانطور که در مورد انتقاد پاسخ خواننده دیدیم. برای گوش دادن. زیرا مسیحیان می‌توانند ما را به گوش دادن به صداهای دیگر وادارند

یا دیدگاه‌های دیگر در مورد متن. و وقتی آن دیدگاه‌ها با متن همسو باشند، همانطور که گفتم، می‌توانند به ما در غلبه بر آن کمک کنند

نزدیک‌بینی هرمنوتیکی خودمان. یا کوتاه‌بینی خودمان در تفسیر متن. جنبه‌ی دیگری از رویکردهای پست مدرن

یا اینکه هرمنوتیک به کجا رفته و می‌رود. که فقط می‌خواهم مختصراً به آن بپردازم

و این از برخی جهات مد شده است. و هنوز دقیقاً مشخص نیست که با آن چه خواهد شد. اما چیزی است که به عنوان رویکردهای ایدئولوژیک به تفسیر کتاب مقدس شناخته می‌شود

این به معنای تفسیر عمدی متن از دیدگاه‌ها و رویکردهای ایدئولوژیک خاص است. و فرض پشت این موضوع این است

اینکه متون ایدئولوژیک هستند. متون کتاب مقدس ایدئولوژیک هستند. از این نظر که منعکس کننده باورها و ارزش‌ها هستند.

و فرضیات یک نویسنده در یک فرهنگ و مکان خاص. بنابراین معنا در یک متن در واقع نتیجه است. واقعاً ایدئولوژیک است.

اینکه این نتیجه‌ی مبارزه‌ی نویسنده در یک فرهنگ است. برای اثبات خودش. برای بیان خودش.

به طوری که متن لزوماً منعکس کننده ارزش‌ها، علایق و باورها و فرضیات نویسنده باشد.

و بنابراین رویکردهای ایدئولوژیک به متن چند کار انجام می‌دهند. اول اینکه آنها تلاش می‌کنند تا دیدگاه‌های ایدئولوژیک متن را آشکار کنند.

و نویسنده. این به عنوان بازتابی از این واقعیت است که متن در یک زمان و مکان خاص تولید شده است. بنابراین از برخی جهات، رویکردهای ایدئولوژیک با رویکردهای تاریخی همپوشانی دارند.

پرسیدن سوال از نویسنده و موقعیتش. جایگاه اجتماعی اش. اما چه می‌کند؟

تا جایی که من متوجه شده‌ام، حداقل تا حدی، تلاش می‌کند.

بنابراین، این تلاشی است برای کشف دیدگاه ایدئولوژیک متن. و اینکه چگونه نویسنده سعی داشته از آن دیدگاه، خوانندگان را شکل دهد. اما نکته دوم.

رویکردهای ایدئولوژیک پا را فراتر گذاشته و خواننده را به مشارکت و پذیرش نقد ایدئولوژیک متن فرا می‌خوانند. بنابراین، این رویکرد، دیدگاه ایدئولوژیک و ارزش‌های آن را آشکار می‌کند.

فرضیات متن. باورهای نویسنده. اما پا را فراتر می‌گذارد و اشاره می‌کند که در کجا برخی دیدگاه‌های دیگر مسکوت گذاشته شده‌اند.

یا به او صِدایی داده نمی‌شود. یا درخواست می‌کند. به نامحرم نگاه می‌کند.

اغلب نقد ایدئولوژیک به عنوان استفاده نامشروع از قدرت تلقی می‌شود. بنابراین، به این موضوع می‌پردازد که نویسنده چگونه تلاش کرده است خوانندگان را نسبت به دیدگاه ایدئولوژیک خود متقاعد کند.

این به چگونگی مسکوت ماندن دیدگاه‌های دیگر می‌پردازد. و اساساً دیدگاه متن را نقد می‌کند. معمولاً با توجه به ارزش‌ها، دغدغه‌ها و علاقه خواننده مدرن به فرهنگ خود.

بگذارید مثالی از آنچه اغلب به عنوان رویکردهای فمینیستی یا نقد فمینیستی شناخته می‌شود، و رویکرد آنها به تفسیر، برایتان بزنم.

رویکردهای فمینیستی یا نقد فمینیستی از متن کتاب مقدس. اغلب منجر به خوانش متن کتاب مقدس به شیوه‌ای می‌شود که دوباره نگرش‌های سرکوبگرانه آن نسبت به زنان را آشکار می‌کند.

این فرضیه دوباره مطرح می‌شود. گاهی اوقات با تکیه بر رویکردهای سنتی تاریخی-انتقادی متن، فرض بر این است که متن کتاب مقدس اغلب در فرهنگی بسیار مردسالارانه تولید شده است.

فرهنگی مردسالار. و بنابراین متن را می‌خواند تا آن را از آن منظر تحلیل کند. اما آن دیدگاه ایدئولوژیک را افشا کند.

و اینکه چقدر سرکوبگرانه است. و اینکه چگونه زنان را سرکوب و ساکت می‌کند. و بنابراین، متن را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که برای زنان رهایی‌بخش است.

و نسبت به زنان. بنابراین با دیدگاهی خارج از متن آغاز می‌شود. نیاز به رهایی

احساس ستم. تجربه ستم و طرد از سوی زنان. و این متن را به گونه‌ای می‌خواند که ایدئولوژی ستم را افشا می‌کند.

و سپس در خوانش متن، خواستار آزادی زنان می‌شود. بنابراین از این نظر، شبیه به الهیات رهایی‌بخش قدیمی‌تر است.

یا خوانش رهایی‌بخش از متن. بنابراین، متن را از محدودیت‌های ایدئولوژیکش نقد می‌کند. باز هم تلاش می‌کند تا استفاده نامشروع از ایدئولوژی را افشا کند.

استفاده نامشروع از قدرت. و تلاش می‌کند تا مشخص کند که در کجا دیدگاه‌های خاصی مسکوت گذاشته شده‌اند. همچنین مشخص می‌کند که در کجا متن برای خوانندگان خاصی مانند زنان سرکوبگر است.

یکی از مفسران فمینیست مشهور عهد عتیق جدید، به ویژه عهد جدید، محقق دانشگاه هاروارد است.

استاد دانشگاه هاروارد، الیزابت شوسلر فیورنزا. یک محقق آلمانی. که دوباره به طور خاص عهد جدید را می‌خواند.

با توجه به تجربه زنان یا مردان از ستم و طرد شدن و مبارزه آنها برای رهایی، فیورنزا متن را با در نظر گرفتن معیارهایش می‌خواند.

توسل آگاهانه به یک قانون یا معیار. خارج از خود کتاب مقدس. این نیاز به تجربه ظلم و ستم است.

و نیاز به رهایی. و دوباره او کتاب مقدس را از نظر ساختار مردسالارانه می‌بیند. و به خوانشی می‌پردازد که آن را نقد می‌کند.

آن دیدگاه نشان می‌دهد که چقدر ظالمانه است. و آن را به شیوه‌ای می‌خواند که برای خواننده زن رهایی‌بخش‌تر باشد. باز هم، حتی رویکردهای فمینیستی نیز دیده می‌شود.

می‌توان از منظر رویکردهای رادیکال‌تر به متن به آن نگاه کرد. در مقابل، گاهی اوقات ملایم‌تر. چون کلمه بهتری پیدا نمی‌کنم.

رویکردهای نرم‌تر به متن. مورد دوم ممکن است برای تفسیر ارزشمند باشد. حتی برای انجیلی‌ها.

نمونه‌ای از رویکردی رادیکال‌تر به تفسیر متن کتاب مقدس. این مورد دوباره در کتاب مکاشفه یافت می‌شود. و به طور خاص، یک محقق بیش از هر محقق دیگری در این زمینه فعالیت داشته است.

برای دفاع، برای دفاع از قرائت ایدئولوژیک یا قرائت فمینیستی از یک متن کتاب مقدس. و این یک محقق عهد جدید به نام تینا پیپین است. تینا پیپین مطالب زیادی در مورد کتاب مکاشفه نوشته است.

او در بیشتر نوشته‌هایش تبلیغ می‌کند که کتاب مکاشفه فضایی ناامن برای زنان است. این کتاب نسبت به زنان خصومت دارد. و اساساً نباید خوانده شود.

این اصلاً برای زنان ارزشی ندارد. و کاری که او می‌کند این است که به متن مراجعه می‌کند و توجه می‌کند که چگونه با زنان رفتار می‌شود. چگونه با زن رفتار می‌شود.

حتی در کتاب، به خصوص در تصویر نمادین آن. او به نحوه برخورد با زن، جنس مؤنث، اشاره می‌کند. در واقع می‌توانید به فصل‌های ۲ و ۳ مکاشفه برگردید.

اینکه حتی در هفت پیام یا هفت نامه، چگونه با زنان رفتار می‌شود، مثلاً متنی که دنبالش هستم، قابل توجه است.

جایی که نویسنده به زنی به نام ایزابل اشاره می‌کند. و در آیه ۲۲ می‌گوید. این باب ۲ و آیه ۲۲ است.

یکی از پیام‌ها به کلیسای طیاتیرا. او می‌گوید، با این وجود، من این شکایت را از شما دارم. این آیه ۲۰ است.

شما آن زن ایزابل را که خود را پیامبر می‌نامد، تحمل می‌کنید. ایزابل احتمالاً نام واقعی او نیست. بلکه نامی از عهد عتیق است که نویسنده به او می‌دهد.

برای اینکه به سادگی او را توصیف کنم. و او می‌گوید، ایزابل با تعلیماتش، بندگان مرا به فساد جنسی و خوردن غذایی که برای بت‌ها قربانی شده است، گمراه می‌کند.

به او مهلت داده‌ام تا از فساد اخلاقی خود توبه کند. اما او حاضر نیست. و آیه ۲۲.

پس او را به بستر رنج خواهم انداخت و کسانی را که با او زنا می‌کنند، به شدت عذاب خواهم داد، مگر اینکه از راه خود توبه کنند.

بنابراین توجه داشته باشید که تینا پپین این را می‌خواند و می‌گوید. ببینید در این کتاب چگونه با زنان رفتار می‌شود. او به سادگی به عنوان یک فاحشه رفتار می‌شود.

روی تخت انداخته شده. و رنج کشیده. اما پپین در رؤیاهای خود مکاشفه

او همچنین به اشارات دیگری به زنان توجه می‌کند. برای مثال، در فصل ۱۲. یوحنا رؤیایی از یک زن می‌بیند

، که با ستارگان آسمان آراسته شده است. و او باردار است و آماده به دنیا آوردن فرزند. بنابراین حتی در آنجا، نقش اصلی یک زن صرفاً به دنیا آوردن فرزندان است.

اما علاوه بر این، وقتی روایت ادامه می‌یابد. در ادامه‌ی داستان. آیه‌ی ۶. پس از اینکه او پسر را به دنیا می‌آورد

.اژدها. این اژدها. بخش دیگر رؤیا

اژدها به دنبال زن می‌رود. و در آیه ۶. زن به بیابان گریخت، به مکانی که خدا برایش آماده کرده بود. بنابراین زن به حاشیه رانده شده و منزوی می‌شود.

او به نوعی به بیابان تبعید شده است. مجبور شده در بیابان هیچ نقشی ایفا نکند. فصل ۱۷

.دوباره، در فصل ۱۷. به بابل توجه کنید. احتمالاً اشاره به شهر روم دارد.

در فصل ۱۷. به عنوان زنی فاحشه به تصویر کشیده شده است. بنابراین تنها زمانی که این زن ظاهر می‌شود. در فصل ۱۷ است.

ناگهان او تبدیل به یک فاحشه می‌شود. مورد آزار و اذیت و استفاده‌ی مردان قرار می‌گیرد. و در واقع، درست در پایان فصل ۱۷.

... راستش، آره، فصل ۱۷. توجه کنید که چطور زن نابود شده. نوشته شده

وحش. این فصل ۱۷ مکاشفه است. در آیه ۱۶

وحش و ده شاخی که دیدی. پیش از این در رؤیای باب ۱۷. وحش و ده شاخی که دیدی، از فاحشه متنفر خواهند بود.

و او را به ویرانی خواهند کشاند و برهنه‌اش خواهند گذاشت. گوشتش را خواهند خورد و با آتش خواهند سوزاند. رویکرد پپین چنین است.

زنان. این کتاب برای زنان مناسب نیست. زنان به حاشیه رانده شده‌اند

. آنها فاحشه هستند. آنها قربانی هستند. آنها قربانی مردانگی هستند

. از نظر جنسی تا فحشا. آنها مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. آنها کتک می‌خورند

. حتی فصل ۲۱. حتی فصل ۲۱. جایی که به نظر می‌رسد در قلمرو مثبت‌تری قرار داریم

. در مورد نحوه نگاه به زنان، اورشلیم جدید با یک زن مقایسه می‌شود. یک زن

. اما باز هم. پپین زبان ملت‌هایی را که وارد او می‌شوند، به کار می‌گیرد. تقریباً به معنای واقعی کلمه

. همانطور که از نظر جنسی به او دخول می‌شود. بنابراین زن در مکاشفه. یک فاحشه است

. قربانی مردان شده. او به بیابان تبعید شده است. و حتی در فصل ۲۱

. او یک ابژه‌ی تمایلات جنسی مردانه است. بنابراین برای تینا پپین. کتاب مکاشفه

فضای امنی برای زنان نیست. و در واقع او همه چیز را با هم رد می‌کند. و آن را به عنوان چیزی خصمانه نسبت به زنان می‌بیند.

یک رویکرد ملایم‌تر می‌تواند خواندن باشد. باز هم نزدیک شدن به عهد عتیق و جدید از دیدگاه‌های زنانه شاید دوباره راه‌هایی برای خواندن متون کشف شود.

که ممکن است از قلم افتاده باشد. این در واقع ممکن است با خود متن همخوانی بیشتری داشته باشد. نکته‌ی جالبی در خواندن

این چندین احتمال جالب دارد. من در یک مقطع به آن برخوردم. به یوحنا فصل ۴ برمی‌گردد. ما چندین بار با این متن سر و کار داشته‌ایم.

در ارتباط با پیشینه متن. با اشاره به سامری. این واقعیت که زنی که عیسی با او ملاقات می‌کند، یک سامری است.

و پیشینه و تاریخچه رابطه یهودیان با سامری‌ها. آن رابطه خوبی نبود. و اینکه چگونه این موضوع در نحوه خواندن یک متن تفاوت ایجاد می‌کند.

اما جالب است که عیسی با یک زن ملاقات می‌کند. و بنابراین فصل ۴ یوحنا. وقتی گفتگوی عیسی و تعامل او با آن زن را می‌خوانیم، بسیار جالب است.

و اتفاق که می‌افتد این است که... عیسی اساساً شروع به پرسیدن سوال و تعامل با این زن می‌کند. و او چیز بسیار جالبی می‌گوید.

او از زن می‌خواهد که شوهرش را صدا کند. و زن می‌گوید که من شوهر ندارم. و سپس عیسی می‌گوید که می‌دانم که تو شوهر نداری.

تو پنج تا از آنها را داشته‌ای. و کسی که الان با او زندگی می‌کند شوهرت نیست. حالا معمولاً به این شکلی که ما این را می‌خوانیم.

و به من یاد داده شده که این را بخوانم. آیا این زنی که عیسی با او زندگی می‌کند، بسیار غیراخلاقی است؟ شاید او یک فاحشه باشد.

اما او اخلاق ندارد. با هر کسی که بخواهد زندگی می‌کند. نمی‌تواند زندگی مشترک را حفظ کند.

او مدام از این شوهر به آن شوهر می‌پرد. و حالا با کسی زندگی می‌کند که حتی با او ازدواج نکرده است. بنابراین با الفاظ بسیار منفی به او نگاه می‌شود.

و اغلب این روشی است که ما متن را می‌خوانیم. و به ما یاد داده‌اند که آن را بخوانیم. با این حال جالب است.

چند رویکرد به این متن که خوانده‌ام. رویکردی که بیشتر به رویکرد از دیدگاه یک زن یا رویکردی زنانه گرایش دارد.

شاید اینطور برداشت شود. شاید ما همه این‌ها را اشتباه فهمیده‌ایم. اگر زن اینطور نباشد چه؟

چه می‌شود اگر این زنی که عیسی با او گفتگو می‌کند، یک فاحشه یا زن بی‌بندوبار نباشد، یا زنی که صرفاً از یک نفر به نفر دیگر می‌پرد؟

و در اطراف می‌خواهد. اگر این زن قربانی باشد چه؟ اگر شوهران او را ترک کرده باشند چه؟

و در آن زمان و در آن زمان، وابسته نبودن به شوهر، اگر نگوییم غیرممکن، بسیار دشوار می‌بود.

برای اینکه زنده بماند. و خب، این واقعیت که او پنج ازدواج داشته، فقط تقصیر او نیست.

اما شاید به این دلیل که این مردان یا شوهرانشان بوده‌اند که او را ترک کرده‌اند. و باعث شده‌اند که او مجبور شود مدام دوباره ازدواج کند. و خود را به شوهر دیگری بچسباند.

و اگرچه کسی که الان با اوست، شوهرش نیست، اما او در آن زمان لازم می‌داند که خود را به یک شخصیت مردانه متصل کند.

فقط به خاطر بقا. بنابراین گاهی اوقات، به دلیل فقدان اصطلاح بهتر، از رویکردی ملایم‌تر استفاده می‌شود. رویکردی فمینیستی یا ایدئولوژیک.

ممکن است بینشی نسبت به یک متن یا دیدگاه آشکار کند. این ممکن است نقاط کور رویکرد خودش را آشکار کند. و در واقع حتی ممکن است با خود متن سازگارتر باشد.

همانطور که قبلاً گفته‌ام. اغلب یکی از کارکردهای رویکردهای ایدئولوژیک این است که آنها اغلب، همانطور که گفته‌ام، می‌توانند

نقاط کور تفسیر خودش را آشکار کند. گاهی اوقات رویکردهای ایدئولوژیک ممکن است منعکس کننده دیدگاه‌هایی باشند که به خود متن نزدیک‌ترند.

مانند رویکردهای زنانه. با این حال، باید از موضع رویکردهای ایدئولوژیک نیز آگاه بود. این رویکردها صرفاً ایدئولوژی متن کتاب مقدس را نقد می‌کنند.

بدون اینکه اجازه دهیم ایدئولوژی متن. یا الهیات متن. دیدگاه‌های ایدئولوژیک خود را نقد کنیم.

و رویکردهای ما به تفسیر متن کتاب مقدس. بنابراین، این در واقع ما را به پایان بحث در مورد رویکردهای پس‌اساختارگرا به تفسیر کتاب مقدس می‌رساند.

مخصوصاً پاسخ‌های خواننده‌محور. رویکردهای خواننده‌محور به متن کتاب مقدس. خلاصه اینکه، دیدیم که هرمنوتیک و تفسیر

به نوعی به صورت منطقی و حتی تاریخی حرکت کرده است. از طریق سه مرحله اصلی ارتباط. یعنی یک نویسنده متنی را تولید می‌کند.

و این را به خوانندگانی که باید آن را بخوانند و از آن سر در بیاورند، منتقل می‌کند. ما دیدیم که رویکردهای متن محور یا نویسنده محور، به رویکردهای نقد تاریخی تعلق دارند.

این نوع نگاه به معنا، نوعی تمرکز در پس متن است. رویکردهایی که معنا و فعالیت هرمنوتیکی را در پس متن قرار می‌دهند. چیزهایی مانند بازسازی پیشینه تاریخی

ویژگی‌های تاریخی که در متن به آنها اشاره شده است. کشف آنها برای کمک به درک متن. بررسی مواردی مانند نقد مبتنی بر منبع.

و نقد ویرایشی که بر منابع پشت متن تمرکز دارد. و در نهایت بر نویسنده‌ای که متن را تولید کرده است. سپس رویکردهای نویسنده محور که بر آن تمرکز دارند.

نیت نویسنده که بر تولید متن توسط نویسنده تمرکز دارد. و نیت نویسنده به عنوان تعیین کننده معنا. ما این را به دلیل برخی از مشکلات ذاتی رویکردهای نویسنده محور دیدیم.

تفسیر به صورت منطقی و تاریخی پیش رفت. نه منحصرأ، بلکه عموماً به سمت رویکردهای متن محور حرکت کرد. جایی که خود متن محور معنا بود.

و به این ترتیب رویکردهای ادبی متفاوتی که ریشه در فرمالیسم داشتند، ظهور کردند. نقد روایی. چیزهایی مثل ساختارگرایی.

نه تنها به ساختار ظاهری متن، بلکه به ساختار عمیق و زیربنایی آن نیز توجه کنید و به مواردی مانند تضاد نیز توجه کنید.

و کارکرد کنشگران و روایت‌ها. رویکردهای نقد بلاغی که بر متن به عنوان یک کل تمرکز دارند. رویکردهای متن محور که بر کل متن تمرکز دارند.

و معنای نهفته در متن را پیدا کنند. اما باز هم به دلیل مشکلات برخی از این رویکردها و ناتوانی آنها در ارائه معنای پایدار.

و برای ارائه معنای عینی. سپس تفسیر به رویکردهای خواننده محورتر و رویکردهای پساساختارگراتر روی آورد.

آن [نظریه/نظریه] / [بر نقد واکنش خواننده متمرکز بود. اینکه خواننده در متن معنا را کشف یا حتی خلق می‌کند. هیچ معنای عینی در متن وجود ندارد.

متنی وجود ندارد. اما خواننده متن را درک می‌کند. حتی رویکردهای افراطی‌تری که متن را نوعی آینه می‌دانند.

این صرفاً منعکس‌کننده‌ی خلق و خوی خواننده، ارزش‌ها و باورهای او و جامعه‌ای است که خواننده به آن تعلق دارد.

و در نهایت، حتی فراتر از آن، به رویکردهای ساختارشکنانه می‌رسیم. جایی که هیچ معنای پایداری از متن وجود ندارد. متون خودشان را ساختارشکنی می‌کنند.

آنها ذاتاً ناپایدارند. آنها معانی متضاد و تفسیرهای متضاد و متناقضی ایجاد می‌کنند.

به طوری که نتیجه و هدف صرفاً نوعی بازی با متن است. یک بازی آزاد بی‌پایان. یک تفسیر بی‌پایان

و در نهایت، به برخی رویکردهای ایدئولوژیک پرداختیم. اینکه عهد جدید و عهد عتیق عموماً از نظر نیروهای ایدئولوژیک چگونه نگریسته می‌شوند.

دیدگاه ایدئولوژیک نویسنده. و آشکار کردن آن. و سپس حتی نقد آن.

برای نشان دادن اینکه این کار کجا ممکن است ناعادلانه باشد. کجا ممکن است برای برخی از خوانندگان ظالمانه باشد. و اینکه بعدش می‌خواهم چه کار کنم.

در جلسه بعدی، ما کم‌کم توجه خود را تغییر خواهیم داد و تمرکز خود را به سمت بررسی سایر روش‌های تفسیر معطوف خواهیم کرد.

رویکردهای دیگری که در این جنبه‌های مختلف قرار می‌گیرند. که ما به آنها نگاه کردیم. بیشتر جنبه‌ی مطالعاتی و تاریخی دارند.

یا متن محور. ببخشید نویسنده و تاریخی. متن محور یا خواننده محور.

شروع به بررسی انواع روش‌ها و رویکردهایی کنید که معمولاً در کتاب‌های درسی هرمنوتیکی مورد بحث قرار می‌گیرند و به عنوان روش‌های مهم تفسیر در نظر گرفته می‌شوند.

و از جلسه بعدی شروع می‌کنیم به بررسی نقد جامعه‌شناختی. و دوباره به طور خلاصه توضیح می‌دهیم که نقد جامعه‌شناختی چیست.

چگونه از آن در مطالعات عهد عتیق و جدید استفاده شده است. و همچنین نقاط ضعف و قوت را ارزیابی کنید. و چگونه می‌تواند در هرمنوتیک و تفسیر متن کتاب مقدس مفید باشد.